



**HARVARD UNIVERSITY**

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES  
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI  
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI  
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

**NARRATOR: KARIM SANJABI**

**DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 15, 1983**

**PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA**

**INTERVIEWER: ZIA SEDGHI**

**TAPE No.: 1**

**RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR**

**Transcripts edited and revised by the narrator.**

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

-----  
-----

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM  
TAPE NO.: 01

(LIFE)-----  
-----

CONSTITUTIONALISM

COUP D'ETAT OF FEBURARY 1921

ESKANDARI, SOLEIMAN-MIRZA (MOHSEN)

FIROUZ, FIROUZ

GREAT BRITAIN

IRAQ

REZA-KHAM (SARDAR SEPAH)

SANJABI TRIBE

SOVIET UNION

TABATABAII, SEYYED-ZIA

TRIBES

VOSSOUGH, HASAN

----- 01 -----  
-----

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ معاهده : پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل معاهده : شهر چیکو - کالیفرنیا

معااهده کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۱

معااهده با آقای دکتر کریم سنجابی در روز دوشنبه بیست و سوم مهر ۱۳۶۲ برابر با پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳ در چیکو - ایالت کالیفرنیا . معااهده کننده ضیاء صدقی .  
س - آقای دکتر سنجابی در بدو امر میخواستند از شما خواهش کنم که لطفاً " به تفصیل سوابق خانوادگی ، تحصیلات و چگونگی آغاز فعالیت های سیاسی و اجتماعی خودتان را برای ما شرح بدهید .

ج - خیلی تشکر میکنم . امیدوارم حال من اجازه بدهد و بتوانم بطور کافی به مطالبی که مورد نظر شما هست جواب بدهم و یک نتیجه مفید و مطلوب از این معااهده بدست بیاوریم .  
همانطوریکه قبل از این صحبت ها خدمت شما گفتم فقط خواهش و تقاضای من این است تا زمانی که من حیات دارم این معااهده انتشار پیدا نکند مگر اینکه اگر زمانی لازم بشود و من حیات داشته باشم با مشاوره خود من باشد . این یک نکته ای هست که بین ما توافق روی این مطلب حاصل شده است .  
س - بله صد در صد .

ج - حالا سئوالی که شما کردید یکی راجع به سوابق خانوادگی من بود و یکی راجع به سوابق تحصیلات و آغاز فعالیت سیاسی من . راجع به خانواده من بطوریکه میدانید من نبودم و از ایل سنجابی هستم که یکی از ایلات کرد ساکن کرمانشاه است و اگر لازم بدانید و بخواهید من اول میتوانم اطلاعاتی هر قدر شما بخواهید و بهر اندازه که لازم بدانید راجع به ایل سنجابی برای شما صحبت بکنم .

س - از آنجا شیکه ما یک چنین اطلاعاتی به تفصیل در هیچ جا منتشر شده نداریم من خیلی ممنون خواهم شد اگر شما لطف بفرمائید و این را به تفصیل توضیح بدهید.

ج - بله. محل سکونت بیلاقی یا به اصطلاح سردسیری ایل سنجایی در دشتی معروف به ماهی دشت است که در لغت اصلاً "ماد دشت بوده است". ماهی دشت جزء استان کرمانشاه است که تقریباً "از چهار فرسخی غرب شهر کرمانشاه شروع میشود و تا ده دوازده فرسخی آن ادامه دارد. یک بعد دیگر آن از دامنه کوه شاهوند یک روان سراغاز و تا کاروانسرای ماهی دشت و تا پشت شهر شاه آباد کشیده میشود. این محل بیلاقی ایل سنجایی است که الان در حدود صد و شصت پانزده آبادی و ده در آن قرار دارد.

محل گرمسیری و قشلاقی ایل در زمانهای پیش در خارج از مرز ایران و در مرز ایران از نزدیکی های قصر شیرین و نزدیکی های نفتخانه و محل نفت قصر شیرین بود که از آنجا شروع میشد و تا حدود قزل رباط و شهر بان که الان جزو عراق است ادامه پیدا میکرد. در سال ۱۹۱۴ قبل از شروع جنگهای بین الملل اول یک هیئتی از طرف دولت انگلیس و از طرف دولت روس بصورت میانجی برای تعیین مرز بین ایران و دولت عثمانی آن زمان آمدند تا با نمایندگان ایران و نمایندگان عثمانی سرحدات غرب ایران را که مورد اختلاف بین دو دولت بود تعیین بکنند. در آن موقع به حدود قصر شیرین که رسیدند پدربزرگ من حاکم قصر شیرین و سرحدات را بود در آنجا عثمانی ها فوق العاده فشار آورده بودند و انگلیسی ها هم با نظر عثمانی ها موافقت داشتند که قصر شیرین و قسمتی از غرب ایران را که جلگه است و تقریباً "به جلگه عراق متصل و معروف به جلگه زهاب است در مرز عثمانی قرار بدهند.

س - آقای دکتر سنجایی اسم پدربزرگ شما چه بود؟

ج - شهر محمدخان مصما الممالک بود. سنجایی ها در آنجا مقاومت فوق العاده سختی کردند و تسلیم تما یلات اجنبی نشدند و بالاخره مرز بهمین حدودی که الان معین است معلوم شد ولی آن مراتع قشلاقی خارج از نفتخانه را که در حدود قزل رباط و شهر بان قرار دارد جزو خاک عثمانی آن زمان شناختند. ولی یک پروتوکل ضمیمه این قرارداد مرزی شد که نمایندگان دولت انگلیس و دولت روس هم امضاء کردند و همینطور نمایندگان ایران و عثمانی که بموجب آن دولت عثمانی شناخت که این نقاط از لحاظ مرتع ملک سنجایی ها

است و متعلق به سنجایی ها است و سنجایی ها بدون پرداخت مالیات به دولت عثمانی هر ساله برای محل قشلاقی و تعلق احشامشان به اینجایی آیند و دولت عثمانی هم تعهد کرد که حق آنها را محفوظ بدارد. منظورا اینست که محل تعلق احشام و محل قشلاق ایل سنجایی در این حدود از خاک عثمانی که فعلا "عراق است قرار داشته است و معمولا" آنجا میرفتند. اما ایل سنجایی که یک ایل کرد است در واقع یک ایل جوان و بیگ ایل جدید است. در تواریخ قدیم ما اسمی از ایل سنجایی نتوانستیم پیدا کنیم. آنطور که خود ما اطلاع داریم حد اکثر این ایلی که فعلا "به این نام در ناحیه کرمانشاه است از اوایل دوره قاجاریه وجود داشته و در بعضی از لشکرکشی های دولت ایران هم سوارهای آن شرکت میکرده اند. مثلا" در اردو کشی که دولت ایران برای تصرف هرات کرد از ایل سنجایی یک عده ای سوار بطور مسلم حضور داشته اند. حتی افسانه ای در میان مردم سنجایی هست که میگویند روسا آن سوارها لباسهای برتن داشتند که آستر یا یقه آنها از پوست سنجاب بوده و بهمین مناسبت آنها را هم سنجایی ها خطاب میکردند و این اسم از آنجا برای آنها باقی مانده است. سنجایی ها از سناحیه مختلف به ایالت کرمانشاه آمده اند. آنها از دوازده تیره مرکب اند. چندین تیره اینها علی التحقیق از ناحیه فارس کوچانده شده اند. شاید در زمان نادرشاه افشار رویا در دوره صفویه با اجبار واکراه و با از روی رضا و رغبت آنها را آورده اند برای اینکه در این مرزوبوم ساکن و نگهبان سرحدات باشند. آن تیره هایی که از فارس آمده اند بیشتر تیره های روسای ایل سنجایی و به اصطلاح خانهای سنجایی هستند یعنی خانواده های علی التحقیق جزو کوچانده شده ها یا مهاجرین از ناحیه فارس هستند. شما شاید در تواریخ قدیم ایران هم خواننده باشید که طوایفی از کردها در دوره های بعد از اسلام در بعضی از نواحی فارس مثلا" در ناحیه شبانکاره بوده و حتی حکومتها هم داشته اند. بنا بر این بعید نیست که در دوران صفویه مردمی از کرد در آن نواحی وجود داشته باشند. چند تیره سنجایی که اسمی آنها معمولا" با کلمه وند خاتمه پیدا میکنند از ناحیه لرستان آمده اند و اینها عبارتند از تیره های بنام جلیله و نند، سیمینه و نند، سرخاوند که الان هم در سنجایی از تیره های مشهور هستند و لهجه و

تکلمشان هم به لهجه لری ولکی بیشتر شباهت دارد. چندتیره سنجایی هم از عراق و از حدود شهر زور و از کناره های دیاله ی عراق آمده و مشهور به دیالیان هستند. تمام این تیره های سنجایی در این ناحیه ما هشت سکونت اختیار کردند که آنوقت ملوک مردم شهری و قسمت عمده ی آن جلگه ی سرسبز و چمنزار بوده است و بعلمت اینکه سنجایی ها هم حشم دار و گوسفند دار بودند و این مراتع در تابستان فوق العاده مطبوع بود، آن مردم در حواشی چمنزارها و در کوه های پیرامون آن سکونت پیدا کردند. تا اینکه کم کم توانستند که خودشان نیز بعضی از املاک آنجا را بخرند. آنطور که در اطلاعات ما هست بنیان گزار ایل سنجایی بصورت ایل جدا و مستقل جد بزرگ ما شخصی بوده است بنام حسن خان. این حسن خان که تقریباً " معاصر با او خراسلطنت فتحعلیشاه قاجار بوده است، مردی بوده فوق العاده کافی و زرنگ و کاردان و توانست املاک بسیار زیادی در آن نواحی کم کم خریداری نماید. او پسر لایقی هم بنام محمد رحیم خان داشته است. حسن خان و پسرش محمد رحیم خان تقریباً " در حدود چهل پنجاه آبادی بزرگ در همان ناحیه ماهی دشت بتدریج خریداری میکنند که همان پایگاه محلی قدرت و اعتبار آنها میشود. بسه عنوان جمله ی معترضه راجع به سابقه ی تاریخی ایل سنجایی این نکته را هم اضافه کنم که مطابق تحقیقاتی که خود بنده کرده ام دریافتیم که در ناحیه شمال کردستان یعنی در حدود شمال مهاباد و در خاک عراق در اوایل قاجاریه یک طایفه ای بنام سنجایی در همان حدود بین رفا شبه و عثمانی آن زمان وجود داشته است. در یک کتاب تاریخی از تاریخ قاجاریه که بوسیله یکی از شاهزادگان قاجار نوشته شده و مرحوم عباس اقبال آشتیانی آنرا چاپ کرده چنین آمده است که رئیس قشون ایران یک طایفه از اکراذرا که با غی و گردنکش بوده اند شکست میدهد و تعقیب میکنند و آنها متواری میشوند و به ایل سنجایی در آن طرف رفا شبه در خاک عثمانی پناه می برند. بنا بر این معلوم است که سنجایی در آن موقع یک طایفه ای بنام سنجایی، یک مردمی بنام سنجایی در آنجا بوده اند ولی من هر چه در این اوایل کوشش کردم که ببینم آیا از آنها اشخاصی وجود دارند نتوانستم چیزی بیابم. هر چند از خانواده خودم شنیده بودم که در آن حدود ما بستگانی داریم. در اشعار نظامی گنجوی هم مخصوصاً " در اسکندرنامه ی هم بنده یک شعری دیدم که در آن،

چون مادرش کرد بوده - محققا " نظامی مادرش کرد بوده - در آنجا که از تبار خودش صحبت میکنند کلمه " سنجایی " را بکار میبرد. آیا واقعا " در زمان نظامی هم یک همچین طایفه‌ای وجود داشته ؟ درست بر من معلوم نیست . آنچه محقق است همین است که در آغاز صحبت خود عرض کردم یعنی ایل سنجایی عبارت از آن تیره‌هایی است که از ناحیه فارس و از ناحیه لرستان و از ناحیه دیاله و شهر زور عراق آمدند و در ناحیه‌های دشت کرمانشاه سکونت اختیار کردند . آن تیره‌ها بعلمت اینکه مذهب تقریبا " تمام آنها یک مذهب بوده است یعنی آنها به اصطلاح خودشان اهل حق یا آنطوریکه متداول است علی‌اللهی بوده‌اند ، به یکدیگر گرایش داشته‌اند . درباره کلمه علی‌اللهی هم بی‌مناسبت نیست توضیح بدهم که در واقع اینها علی را خدا نمی‌دانند بلکه معتقد به ظهورات مختلف و متدرج خدا هستند و ظهور اکمل او را در شخص علی میدانند ولی این ظهور منحصر بفرزند نیست ، ظهورات و تجلیات دیگری هم حضرت حق با اصطلاح علی‌اللهی‌ها داشته‌است که حتی بعد از زمان حضرت علی هم کسان دیگری ما حسب این ظهورات شده‌اند . از جمله شخصی بنام سلطان ساق که میگویند در عهد امیر تیمور بوده مظهر یکی از همین ظهورات بوده و هم در واقع بنیانگذار این طریقه‌است .

س- مقصود شما از ظهورات جلوه و ...

ج - بله مقصود جلوه و مظهر است . بنا بر این اینها این اعتقاد را دارند و خودشان را مسلمان میدانند و به قرآن معتقد هستند و به ما مان معتقد هستند ، البته آن ارادت خاص را به حضرت علی دارند که او را جلوه واقعی حضرت حق میدانند . تقریبا " کم و بیش نظیر آنچه عیسویان درباره مسیح میگویند . بهر حال ، سنجایی‌ها که همه آنها اهل حق بودند ، در همان زمان اجتماع آنها پیشوای بزرگی از صوفی‌ها اهل حق در ناحیه کرمانشاه بنام سیدبیرا که ظهور میکند که در گوران و از طایفه‌ی گوران بوده و تا شرفوق العاده‌ای در پیروان این طریقه داشته‌است . مردم و درویشان زیادی در پیروان او جمع میشوند و خانقاه‌ها و مرجعیت عظیمی پیدا میکند . بیشتر

مردم طوایف گوران که آنها هم ده پانزده هزار خانوار هستند و بیشتر مردم سنجایی پیرو سیدبراکه و خاندان او میشوند. این وحدت مذهب یکی از وسایط پیوند دادن تیره های مختلف سنجایی به هم دیگر بود. یکی دیگر از وسایل پیوند آنها همان محل های سکونت بیلاقی و قشلاقی آنها بود. سنجایی ها در ابتدا جزو ابواب جمع ایل بزرگ زنگنه محسوب میشدند. بطوریکه میدان زنگنه از ایل های خیلی بزرگ کردایران بوده و در زمان پادشاهان صفویه عظمت و اعتبار زیادی داشته است. شیخ علیخان زنگنه مدرا عظم بعضی از پادشاهان صفوی ظاهرا " شاه سلیمان مردی فوق العاده مقتدر و توانا و سردار بزرگی بود، ایل زنگنه تا این اواخر در ایران بصورت ایلی وجود داشت هر چند بعداً " رؤسای آنها شهرنشین شدند. و شیوه ایلی را از دست دادند، خانواده زنگنه در کرمانشاه از مهمترین خانواده های آن شهر هستند. طوایف زنگنه هم در بین ایلات دیگر پراکنده و مستهلک شدند. ولی هم اکنون یک ایل زنگنه در خاک عراق وجود دارد که از حدود خاقین تا کرکوک پراکنده هستند. بهر حال در دوره قاجاریه این تیره های کوچیده و با کوچانده شده ای سنجایی را ابواب جمع زنگنه کردند. پیداست که زنگنه چون ایل قوی و مقتداری بوده سنجاییها پیوستگی به آنرا برای خودشان وسیله حمایت و پشتیبانی میدانستند. تا زمان حسن خان جداغلی من که الان اسم مردم سنجاییها جزء ایل زنگنه بودند ولی در زمان حسن خان اختلافی با رئیس ایل زنگنه پیدا میکنند و زد و خورد و قتل و گشتاری بین اینها رخ میدهد از آن تاریخ مدتی ایسل سنجایی متواری میشود تا اینکه بعداً " دولت موقت و والی کرمانشاه فرمان ریاست ایل سنجایی را بصورت ایل جدائی بهمان حسن خان میدهد و در این ایل سنجایی موجود اولین رئیس ایل میشود.

بنا بر این تاریخ پیدایش این ایل شاید در حدود صد و پنجاه سال پیشتر نباشد. حسن خان پسرهای متعددی داشته که بزرگترین آنها محمد رحیم خان و کوچکترین آنها شیرمحمد خان مصمام الممالک جدیدری من بود. شیرمحمد خان نیز سه پسر نامی داشت. پسر بزرگترش قاسم خان ملقب به سردار رنایر پدر من بود. از پسرهای دیگرش یکی سردار ربسیا معروف و با کفایت و وطن دوست ایران علی اکبرخان سردار مقتدر بود که



عموی بزرگ من حساب میشد و پسردیگرش سالار ظفر حسین سنجابی بود شیرمحمدخان جدمن از طرف دولت بعنوان حاکم قمرشیرین و سرحددار منصوب شد و از آن تاریخ تا زمان پهلوی حکومت قمرشیرین و مرزداري آن حدود با سنجابی ها بود که امنیت جاده کاروان رو و جاده تجارتي و زیارتی معروف قمرشیرین به کرمانشاه را حفاظت میکردند. به این ترتیب ایل سنجابی وسعت و توسعه پیدا کرد، خود شیرمحمدخان صمام الممالک در قمرشیرین اقامت داشت که هم اکنون عکس قلعه‌ای محل اقامتش را به شما نشان دادم، و حکومت ایل را به پسر بزرگترش که پدر من باشد قاسم خان واگذار کرد. پدرم در ایل حکومت داشت و ایشان در مرز. خوانین سنجابی در ناحیه ماهدشت که محل اقامتشان بوددهات مختلف داشتند و هر یک از آنها درده خود یک قلعه بنا کرده بود. قلعه در آن زمان یک محل استحکامات جنگی بود با سنگرها و جان پناههای مخصوص و هم یک کارگاه کشاورزی، محلی که در آن صنایع محلی مثل قالی بافی، نمد، گلیم و این جور چیزها در قسمت‌های از آن برپا میشد. خانها در قلعه‌های خودشان سکونت داشتند و نوکرها و اتباع شان دردهات مختلف. قوه جنگی ایل سنجابی از دونپروتشکیل میشد. یکی سوارهای نوکری بود که خانها افرادی را بصورت نوکر خودشان استخدام میکردند و به آنها معمولاً اسب و تفنگ میدادند و دردهات پیرامون خود آنها را ساکن میکردند. اینها وابسته و در خدمت آقای خودشان بودند. پدر و عموهای من در زمان خود تقریباً هفتصد سوار بصورت نوکر شخصی داشتند. قسمت دیگری از نیروی مسلح ایل از خود مردم ایل تشکیل میشد. ایل سنجابی در آن موقع که در حدود شایدهفت تا هشت هزار خانسوار بود در حدود حداقل دوهزار مرد جنگی داشت که هفتصد سوار آن جزء نوکری و اتباع شخصی سردارها بودند و هزار و دویست تا هزار و پانصد نفر از تیره‌های مختلف ایل. و خود این یک نیرو و یک قشون قابل توجهی به حساب می‌آمد. سنجابی‌ها همیشه نسبت به دولت مطیع بودند، بعلاوه محل سکونت آنها چون به شهر کرمانشاه خیلی نزدیک و در جلگه مساف همواری است و کوهستانهای سخت ندارد آنها نمیتوانستند مثل طوایف کوه نشین دیگری بصورت باغی و سرکش زندگی کنند و میبایستی همیشه حسن رابطه را با دولت و با والی‌های کرمانشاه نگاه بدارند. بطوریکه تاریخ زندگی شان نشان میدهد تقریباً "هیچوقت

مردمان این ایل بصورت باغی و گردنکش در مقابل دولت و حکومت مرکزی قرار نگرفته و بلکه برعکس همیشه همراه و همکار بوده‌اند، در نهضت مشروطیت ایران ایل سنجایی با مشروطه‌خواهان همراهی کرد و جهات مختلفی باعث آن بود. یکی از آن جهات مذهبی بود چون خانواده مستقیم پدری من شیعه بوده و هستند، هم پدرم و هم پسر بزرگم و هم جدای علی‌ما حسن خان که اسم پدرم، شیعه بودند. چنانکه جناب‌آقا حسن خان را بعد از فوتش به نجف بردند، و هم چنین جنازه‌ی پسر بزرگ او محمد رحیم خان را. صمام الممالک نیز یک شیعه متعصب بود، و به این مناسبت نسبت به روحانیون فوق العاده احترام داشت. در مدر مشروطیت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که پیشوای بزرگ شیعیان ایران در نجف بود نامه‌ای به پدر بزرگ من و ایل سنجایی نوشت و بوسیله مرحوم علی هیئت فرستاد که بنده نسخه‌اش را بکوفتی داشتم و سنجایی‌ها را دعوت کرد که از مشروطیت حمایت نکنند. بلکه یک علت این که سنجایی‌ها به مشروطه‌گرایش پیدا کردند همین تبلیغ علمای بزرگ اینطوری بود. یک علت دیگر اجتماعی آن که نظر خود بنده است، اینست که ایل سنجایی در آن موقع در برابر تاج و زایل قدرتمند کلهر قرار داشت. ایل کلهر بزرگترین ایل کرد است که شاید در تمام نواحی کردنشین ایران و عراق و ترکیه هم ایلی به بزرگی آن نباشد، ایلخانی کلهر در آن زمان داودخان امیر اعظم رشید ایل کلهر بود که وی بنا بر جہاتی که حالا تفصیلش بمورد است با سنجایی‌ها خیلی بد بود و چندین بار به سنجایی اردو کشید و قلعه‌های سنجایی‌ها را آتش زد و این اختلافات بین این دو ایل وجود داشت. بمناسبت اینکه داودخان امیر اعظم رشید ایل کلهر با متعصبان و با سالارالدوله باغی که علیه مشروطیت بود همراهی میکرد سنجایی‌ها که مخالف او بودند بالطبع به مشروطیت علاقه پیدا کردند و خود همین کیفیت یک آبرو و احترامی به ایل سنجایی بمنوان آزادیخواهی داد و این جریان باعث گردید که در دوران مشروطیت حزب دموکرات هم که حزب تندرو مشروطیت بود تا ایل زیادی نسبت به سران و مردم سنجایی داشته باشند. دموکرات‌های شهر کرمانشاہ اغلب با سنجایی‌ها مربوط بودند و سنجایی‌ها هم در انتخابات از نامزدهای دموکرات کرمانشاہ حمایت

میکردند در نتیجه یک نوع پیوستگی بین ایل سنجایی و دموکراتها و رهبران دموکراتها که در آن زمان تقی زاده و سلیمان میرزای اسکندری بودند بوجود آمده بود. تا جنگ بین الملل اول پیش آمد. در جنگ بین الملل اول که با پیشرفت قشون اشغالگروس در داخل ایران و وارد شدن آن به آذربایجان و شمال ایران و رسیدن به قزوین بیم این بود که به تهران وارد بشوند بطوریکه میدانید در آن موقع واقعه مهاجرت صورت گرفت یعنی اکثر زعمای دو حزب دموکرات و اعتدالی آنوقت که دوره سوم پارلمان بود با همدیگر اختلاف کردند. در آن موقع چون دودولت بزرگ استعمارگر یعنی انگلیسها و روسها با همدیگر متحد بودند و در سال ۱۹۰۷ هم آن قرارداد معروف تقسیم ایران را به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کرده بودند مردم ایران ملیون ایران و بخصوص آزادیخواهان و دموکراتهای ایران علیه این دودولت بودند. وبالطبع گرایشش فوق العاده ای نسبت به آلمانها داشتند. از طرف دیگر در آن زمان دولت عثمانی هم متحد دولت آلمان بود و این دولت در بین مردم مسلمان دعوت به اتحاد اسلام میکرد که مسلمانها با او علیه روسها و انگلیسها همراهی کنند و اینهم در اذهان مردم ایران تا حدی مؤثر واقع شده بود. این بود که وقتی مهاجرین از تهران حرکت کردند و بعد به کرمانشاه رسیدند و در کرمانشاه حکومت مقاومت ملی به زعامت نظام السلطنه مافی تشکیل دادند سنجایی ها با مهاجرین همراهی کردند. قسمت بزرگی از نیروی ژاندارمری ایران هم همراه مهاجرین به کرمانشاه آمد. این نیروی ژاندارمری و سنجایی ها و طوایف دیگری متحداً " یک نیروی مقاومت در مقابل پیشروی روسها تشکیل دادند. روسها که قسمت عمده ایران را اشغال کرده بودند، به همدان و بعد به کرمانشاه رسیدند و کرمانشاه را نیز تصرف کردند. سنجایی ها در مقابل روسها ایستادگی کردند و سه ماه تمام پیشروی نیروی روس در ناحیه ما هدشت سنجایی متوقف شد. این مقاومت مردم سنجایی و ژاندارمهایی که در داخل سنجایی بودند در مقابل روسها یکی از موجبات فتح عثمانی در جبهه کوت العماره شد که توانست قشون انگلیس را که تحت محاصره بود از پا در آورد و قریب ۱۲ هزار نفر آنها را اسیر کند. بعد از این فتح بزرگ بود که عثمانیها

فراغتی پیدا کردند و توانستند قسمت بزرگی از نیروی خود را به فرماندهی علی احسان پاشا فرمانده معروف به جبهه‌ی ایران اعزام دارند و روسها را از کرمانشاه عقب بزنند ولی این پیروزی عثمانیها و رجعت مهاجرین و حکومت مقاومت ملی به کرمانشاه بیدوام بود زیرا انگلیسها به سرعت شکست خود را جبران کردند و نیروی تازه نفس وارد بصره نمودند و عثمانیها را به عقب رانده و بغداد را در خطر سقوط قرار دادند. نیروی فاتح عثمانی در جبهه‌ی ایران ناچار به عقب نشینی شد. روسها مجدداً همدان و کرمانشاه را به تصرف درآوردند. کار مهاجرین و حکومت مقاومت ملی نیز از این تاریخ به پایان رسید. یک عده از آنها همراه نظام السلطنه و مدرس به استانبول رفتند ولی قسمت بزرگی از مهاجرین که دل خوشی از عثمانیها نداشتند به داخل ایلی سنجایی آمدند که در کوههای سرحدی متواری بودند. قریب هفتصد نفر از آنها مدت چندین ماه در سنجایی مهمان بودند و سنجایی ها از آنها پذیرا نشی میکردند. این جمعیت بزرگ در خانه پدر من و عموهای من مهمان بودند و منزل به منزل با ما حرکت میکردند تا زمانیکه انقلاب در کشور روسیه صورت گرفت و نیروی اشغالگر روس در ایران دچار آشفتگی گردید.

س - انقلاب ۱۹۱۷ .

ج - بلی انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه صورت گرفت و دولت انقلابی دستور به واپس خواندن نیروی خودش داد و آنها هم یعنی آن قوای ای که در کرمانشاه داشتند تا مین مهاجرین دادند و مهاجرینی که در ایلی سنجایی بودند با تا مینی که از روسها و انگلیسها گرفتند از راه کرمانشاه به اوطان خود و به تهران برگشتند ولی یک عده ای از آنها تا مین پیدا نکردند و باقی ماندند. از آن جمله کسانی که در خانه ما باقی ماندند مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری بود و مرحوم میرزا طاهر تنکا بنی نماینده مجلس و از استادان معروف دانشگاه و تاجر بزرگی بنام حاج محمد تقی شاهرودی. اینها ماندند و در خانه پدرم بودند در مدتی که مرحوم سلیمان میرزا در خانه ما بود خود ایشان با لطفشان و با محبت خاصی که داشتند از من که یک بچه ده و دوازده ساله بودم دعوت کرد که خدمت ایشان بروم و به من تدریس کنند و من این افتخار تحصیل

را در پیش ایشان مدت چند ماه داشتم که هر روز میرفتم و زانوی ادب به زمین میزدم و دو ساعت درس میخواندم. من در آن مدت چند ماه یک دوره کامل حساب و یک دوره هندسه مختصرو تاریخ و جغرافیا که همه جا توأم با بحث های سیاسی و آموزش وطن دوستی و آزادیخواهی بود آموختم. بعد هم خود او علاقه پیدا کرد که یک آموزشگاه کوچک ایلی برای کدخداهای سنجایی و سوارهای سنجایی ترتیب بدهد. این بود که نزدیک چادر او به دستور پدرم یک چادر بزرگ پنج ستونی برپا کردند که در واقع بصورت یک کلاس اکابر در آمد و شا هزاده شهابه آنجا میآمد و برای کدخداها و سوارها که جمیع میشدند صحبت میکرد و من صحبت های او را به کردی برای آنها ترجمه میکردم. این وضع ادامه داشت و سلیمان میرزا در خانه ای ما بود و ما در حال کوچ بودیم تا نزدیک خانقین که انگلیسها با حمله مکرر با یک غده و ونیرنگ ضربت بزرگی بر ما و بر تمام سنجایی وارد آوردند. خلاصه آن چنین بود که ما در محلی تقریباً "یک فرسخی خانقین که قوای انگلیسها هم در آنجا بود چادر زده بودیم. فرمانده انگلیس در آنجا شخصی بنام کلنل کنین از خانقین به دیدن منزل پدرم آمد و در آنجا با سلیمان میرزا هم صحبت کرد و به سلیمان میرزا گفت که شما با آلمانی ها همراهی میکنید و بس سنجایی ها اعتراض کرده شما به آلمانی ها و عثمانی ها آذوقه میدهد، و این در ابتدای سال ۱۹۱۸ سال قحطی بزرگ ایران بود، سال مجاعه ای معروف، در آن موقع مردم سنجایی اغلب بانان بلوط سدجوع میکردند. پدرم دستور داد برون داد از سوی ایل مقداری از آن نان بیاورند و به آن فرمانده انگلیسی نشان داد و گفت، "مردمی که نشان این است از کجا میتوانند آذوقه به دیگران برسانند." بالاخره آنها بر حسب ظاهر تا مینی به سلیمان میرزا و به ما دادند و رفتند ولی یک هفته بعد در حدود دوهزار سرباز شانه حرکت دادند و در صبح زود که هنوز ما از خواب بیدار نشده بودیم دور چادرهای ما را محاصره کردند و سلیمان میرزا را و برادرش عیسی میرزا را اسیر کردند و بردند. سلیمان میرزا را بعد از آن بردند بغداد و از آنجا بردند به بصره و از بصره به بمبئی و سه سال در اسارت انگلیسها باقی ماند. بعد از این غائله خفت آور ایل ما پراکنده و متواری شد. یکماه یا دو ماه بعد انگلیسها مجدداً

اردو کشیدند و طوایف ایرانی دیگری مثل ایل کلهر و ایل گوران که پیشتر از متحدین ما بودند با انگلیسها همراه شدند و انگلیسها با توپ و با طیاره ایل سنجایی را در بهار سال ۱۹۱۸ در محل معروف به دشت حر بمباران کردند. در آن واقعه حداقل پانصد نفر زن و مرد و بچه سنجایی کشته و با در حین فرار در رودخانه معروف به زمکان غرق شد و تمام هستی ایل با سیمد چهار صد هزار کوفتند به غارت رفت و بعد پدرم که با زنها و بچه های خانواده برای دادخواهی به کرمانشاه آمد و به دولت مرکزی تلگراف کرد انگلیسها او را نیز گرفتند و اسیر کردند و به بغداد بردند. عموهای دیگرم که سردار مقتدر و سالار ظفر بودند با برادر بزرگترم سالار مقتدر و یک عده ای سوارزبده فراری و متواری شدند و بخاک عثمانی پناه بردند و به کرکوک و زکرکوک به موصل رفتند. در اوایل خرداد سال ۱۹۱۸ که جنگ بین الملل خاتمه پیدا میکرد و عثمانی ها هم تسلیم شدند و قوای آنها از بین رفت در شهر موصل عموها و برادرم توانستند فرار کنند و از شمال کردستان و جنوب آذربایجان با هفت هشت سوار خود را به تهران برسانند. اینها وقتی به تهران میرسند که کابینه و شوق الدوله بر سر کار و نصرت الدوله فیروز وزیر دادگستری بود. انگلیسها دستور میدهند که آنها با پدر تهران بمانند. عموهای من بدین کیفیت مدت دو سه سال در تهران تحت نظر بودند. در اوایل سال ۱۲۹۹ هجری که آنوقت بنامه بچه بودم و در مدرسه متوسطه کرمانشاه درس میخواندم شاهزاده سلیمان میرزا که در سارت انگلیسها بود بعد از سه سال آزاد شد و از راه قصر شیرین به کرمانشاه آمد و میخواست به تهران برود. بمناسبت سابقه شاگردی خدمت ایشان رسیدم. عموهای من که در تهران تحت نظر بودند به ایشان تلگراف کردند و خواهش نمودند که ما را یعنی من و برادر کوچکترم را هم همراه خودش به تهران ببرد. ...

درست روز سوم اسفند ۱۲۹۹ یعنی روز کودتا بود که ما با کالسکه در خدمت شاهزاده سلیمان میرزا از کرمانشاه حرکت کردیم و یک روز بعد در کنگاور در خانه حاج صاری اسلان کنگاوری خبر کودتا و اعلامیه سردار سپه رئیس دیویزیون قزاق را شنیدیم. در آن زمان قوای انگلیس هنوز در ایران و تمام جاده های اصلی در تصرف آنها بود. آنها ما را سه روز در پای گردنه اسداباد نگه داشتند و اجازه ندادند که کالسکه ای ما

عبور بکنند. بعد هم که وارد همدان شدیم به دستور سیدضیاء رئیس دولت کودتا سلیمان میرزا در همدان متوقف شد و ما هم در همدان ماندیم و در مدرسه نصرت آن شهر مشغول درس خواندن شدیم. همین که سیدضیاء سقوط کرد سلیمان میرزا هم آزاد شد و حرکت کرد و ما هم در خدمت ایشان به تهران آمدمیم. آغاز تحصیلات بنده در تهران از همین زمان بود یعنی در سال ۱۳۰۰ وارد مدرسه علوم سیاسی شدم که در آن موقع تحت ریاست علامه علی اکبر دهخدا بود. دوره‌ی تحصیلی مدرسه سیاسی در آن زمان پنج سال بود که سه سالش متوسطه نهائی و دو سالش به اصطلاح دوره عالی بود و بنده این پنج سال را در مدرسه سیاسی تمام کردم و بعد وارد مدرسه حقوق تهران شدم که تازه بوسیله چند نفر معلم فرانسوی تشکیل شده بود. مدرسه حقوق تهران را نیز در مدت دو سال تمام کردم و لیسانس آنجا را گرفتم و مدتی هم بیکار ماندم و به کارآموزی و کالت دادگستری پرداختم تا آنکه در سال ۱۳۰۷ در کنکور دانشجویان اعزامی دولت به اروپا شرکت کردم و قبول شدم و با کاروان اول دانشجویان اعزام فرانسه شدم. در این سفر من و دو نفر دیگر از دوستان صمیمیم همراه بودیم و آنها یکی دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه بود و دیگری دکتر سیدعلی شایگان که تمام مدت پنج سال مدرسه سیاسی با هم در یک کلاس و همیشه با هم همدرس، همکار و همراه، همسفر و حتی هم منزل بودیم. آنها نیز مانند من همان مدارک تحصیلی را داشتند.

س- آقای دکتر، آن مدرسه‌ای که شما فرمودید فرانسوی‌ها سرپرستی میکردند در آنجا به زبان فرانسه تدریس میکردند یا فارسی؟

ج- بله به زبان فرانسه تدریس میکردند.

س- شما زبان فرانسه را کجا یاد گرفته بودید؟

ج- ما پنج سالی که در مدرسه سیاسی درس میخواندیم در آن تدریس زبان فرانسه و ساعت عظیمی داشت بطوریکه تقریباً " هر روز دو ساعت نزد معلمین ایرانی یا فرانسوی بیست و نه ساعت فراگرفتن آن مشغول بودیم.